



ماجراهای زبلو

نفیسه نجفی قدسی
تصویرگر: نجمه آقاخانی زادی

بچه‌ها سلام! در قسمت‌های قبل، ابلو و زبلو به همراه گله و مادرهایشان به سفر رفتند! یادتان هست هُدهُدو کارآگاه شد و فهمید صاحب آن نامه‌ی شگفت‌انگیز چه کسی است؟ زبلو و ابلو از وقتی فهمیدند که علی (ک) صاحب آن نامه است، دارند نقشه‌هایی می‌کشند.

۳ گفتی علی جان؟ تو علی رو از کجای می‌شناسی؟



۲ اما من می‌خوام وقتی علی جان رو دیدم فقط چهار چشمی نگاهش کنم. اگر همون شکلی باشه که توی خوابم دیدم، قلب بچه شتریم دو برابر می‌زنه؟



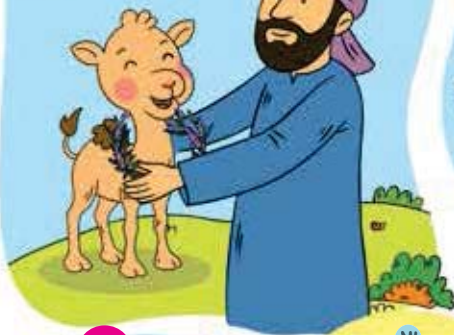
۱ خواندن شعر بره‌ی تپل مُپل، دادن یک دسته گل خوش مزه، همین‌ها خوبه.



۲ آخ جون چه گل‌های خوش مزه‌ای!



عجله کنید. نزدیک کوفه‌ایم.



۲ ۳۰ سال پیش علی رو دیدم. وقتی که پیامبر دستش رو بالا برد، من و مادرم کنار برکه غدیر بودیم.



۲ مگه شما هم علی جان رو می‌شناسین؟



۱ من آن موقع بچه بودم. ولی وقتی بزرگ شدم همه‌ی سؤال‌هام درباره‌ی آن روز را از مادرم پرسیدم.

۲ الان من هم کلی سؤال دارم.



۳ پس شما هم مثل من، زبل و سؤال پرس بودین.



از دست این بچه‌های سؤال پرس



در شماره‌ی بعد ادامه‌ی ماجراهای زبلو را بخوان.